

نگاهی تطبیقی به غزل‌های صائب و مشتاق

« بازگشت؟! »

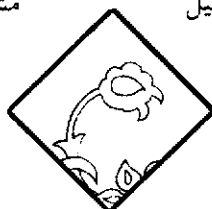
محمدعلی صاعد*

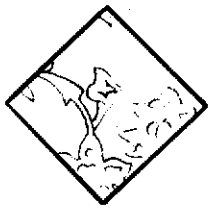
ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
روال جامع فرهنگی

گردید که آثار آن گریبانگیر شعر فارسی نیز شد. در همین وضعیت سخن‌سرایانی چون حزین و مشتاق اصفهانی پیروان شایسته سبک مذکور بودند و مشتاق در اصفهان به روال سنتی شعرای اصفهان اقدام به تشکیل مجمعی از گویندگان زبردست معاصر خود کرد تا بر وضع نابسامان شعر صورتی مطلوب داده شود و در این راه نیز توفیق یافت، اما نه آن‌گونه که شاگرد او آذر بیگدلی بیان کرد، بلکه به استناد اشعار موجود مشتاق در دیوان او. مشتاق پیرو صائب بوده است نه مخالف و در هم پیچنده سبک او. آذر بیگدلی شاگرد و دست‌پرورده مشتاق

سبک اصفهانی که ریشه در شعر کهن فارسی دارد با کوشش شعرای عهد صفویه و مخصوصاً با تازه‌گوییهای حکیم شفایی قوام گرفت و با صائب - که به حضرت مولوی عشق می‌ورزید و همانند او دریایی بود که گاه موج و طوفانی است و گاه آرام و دل‌انگیز، و در هر حال لبریز از دُر شاهوار مضامین و مفاهیم و تعابیر تازه - به اوج کمال رسید.

با سقوط حکومت صفویه و هجوم افغانان و جنگهای نادر که همه هزینه‌های آن بر مردم تحمیل می‌شد، خرابیهای فراوان، سختی معیشت جانفرسا و نابسامانیهای بسیار دچار مردم





بعد از فوت استاد به اتفاق جمعی دیگر از اساتید همذوق و همکار مشتاق مبادرت به نوشتن تذکره‌ای به نام *آتشکده* کرد که به روش پیشینیان احوال و نمونه اشعار شعرای گذشته و معاصر را در آن جای داد و به علت در دسترس نبودن احوال و آثار شعرا که بر اثر هجومها و جنگ و جدالها از بین رفته بود، کتاب *آتشکده* به سرعت نسخه برداری و دست به دست شد و حالت سند را برای ادوار شعر فارسی پیدا کرد. در این کتاب آذر به علتی که حقیقت آن کماهو حقه تا امروز مکتوم مانده است به صائب بی نهایت بی عنایتی کرد و در شرح حال این شاعر نام آور که بعد از حافظ کسی به پایه سخن او نرسیده است، نوشت:

«صائب اسمش میرزا محمد علی، اجداد او را نواب شاه عباس کوچانیده و در محله عباس آباد اصفهان سکنی داد. غرض وی در اصفهان متولد و هم در آنجا نشو و نما و کسب کمالات صوری و معنوی کرد، گویند صاحب اخلاق حسنه بوده و سفر هند نیز کرده، به زودی معاونت نموده و در اصفهان محترم بود، و از شاه عباس ثانی و شاه سلیمان نوازشها یافته و از آغاز سخن گستری، ایشان طرق خیالات متینة فصیحی متقدمین مسدود، و قواعد مسلمة استادان سابق مفقود، و مراتب سخنوری بعد از جناب میرزای مشارالیه که مبدع طریقه جدیدة ناپسندیده بود هر روز متزلزل، تا در این زمان بحمدالله چون حقیقت شیء حافظ شیء است طریقه مختصره ایشان بالکلیه مندرس و قانون متقدمین مجدد شد و اشعار میرزا را گویند قریب به صدهزار بیت می شود، با آنکه به قصیده و رباعی و مثنوی مطلقاً میل نداشته، اکثر اشعار ایشان ملاحظه، این چند بیت به سعی فراوان از او انتخاب شد، با این خیالات سست سبب شهرت بیجای او گویا کمالات نفسانی اوست که مشهور است در حین فراغ از فکر مشغول ذکر بوده، یا ترتیب کوکب است و الراه دیگر به خاطر نمی رسد، به هر حال زمان حیات را به عزت و رفاه گذرانیده و بعد از وفات در تکیه ای که خود در محله عباس آباد اصفهان ساخته مدفون شد، امید که عاقبت همگی بخیر باد.»^۱

آذر بیگدلی، با این حق کشی سنگی در چاه انداخت که دو یست سال صائب و شعر این گوینده چیره دست و

پسرکار و ژرف اندیش را در پس پرده اغراض یا کج اندیشی خود از چشم اهل ادب دور نگاه داشت و شعر فارسی را به عقبگرد یا درجا زدن واداشت.

صائب که در شعر و سخن خود به شور و شیدایی مولانا، به شیوایی و روانی سعدی، به فخامت و استواری کلام حافظ دل بسته بود و در شعر خود به مجموعه اینها نظر داشت و توانسته بود در کارهای خود نشان دهد که می تواند در خط و بیژه هر یک از این سه گوینده بزرگ گامهای استوار بردارد، دست شعر را گرفت و به آسمان برد.

صائب کسی به رتبه شعرم نمی رسد دست سخن گرفتیم و بر آسمان شدم^۲ یعنی هر سه خصوصیت را در کارهای عمده خود به کار بست و حاصل آن سبک ممتاز اصفهان شد که پیش از او کمال الدین اصفهانی آن راه را پیموده بود اما تا مرحله کمال فاصله داشت و حکیم شقایب اصفهانی روش او را در سخنسرایي دنبال کرد و نشان داد که می شود نوآوری کرد، و از پیروی محض و تکرار مضامین کلیشه ای دوری جست.

شعر از دوران حکیم شقایب (۹۶۶ تا ۱۰۳۷) تا به اوج رسیدن صائب در اصفهان مراتب خاص سبک اصفهان را تجربه می کرد و گویندگان بسیاری که در پایتخت پادشاهی صفوی می زیستند و همچنین شاعرانی که به مناسبت همین مرکزیت به این شهر رفت و آمد داشتند، همه در نوآوری و بیزاری از تکرار مکررات - که بعد از سعدی و حافظ که اوج آن به اینان و مخصوصاً به خواجه شیراز ختم شده بود - سهیم بوده اند. منتها نبوغ صائب همه را تحت الشعاع قرار داد و همان طور که دیگر کسی نتوانست چون سعدی در غزل عاشقانه زبان آوری و مانند حافظ در شعر عاشقانه و عارفانه دلربایی کند و نگاه شاعرانه را چنان بسط دهد که هر کس سخن آنان بخواند و بشنود وصف حال خود را در آیینة شعر ایشان باز بیند. صائب هم موفق شد شعر خود را که از ویژگیهای سخن هر سه شاعر نامدار فوق برخوردار بود به اوج اعلا علیین برساند و سبک اصفهان را در ردیف دیگر سبکها مشخص کند.

نگاهی به تذکره ارجمند میرزا طاهر نصرآبادی^۳



مثل شنا کردن بر خلاف مسیر سیل
بنیان‌کن می‌باشد و این کاری است که ما بنا
داریم با سند و دلیلی قاطع که شعر خود مشتاق است
ثابت کنیم که چنین نبوده است و این تهمت به ناروا به
مشتاق بسته شده است و سبک مشتاق همان سبک
صائب است.

سبک چیزی است که در بافت زبان و ارائه محتوا از
یک سو با روش استفاده از الفاظ و افعال و ترکیب
جملات و از دیگر سو با نحوه اندیشیدن و تخیل و
سمت و سوی فکری شاعر خود را نشان می‌دهد و اهل
نظر با شناخت ویژگی‌هایی مثلاً بین مثنوی فردوسی و
عطار و نظامی و مولوی و وحشی بافقی تفاوت قایل
می‌شوند و آنها را از یکدیگر تمیز می‌دهند. حال اگر
بخواهیم که برای ما مسلم شود که صائب و مشتاق
سبکشان یکی است یا نه و اگر یکی است به کدام
نشانه‌ها و اگر نیست به چه دلیل؟ جز شعرهایشان سند
شایسته‌ای در دست نداریم.

**صائب که در شعر و سخن خود به شور و
شیدایی مولانا، به شیوایی و روانی سعدی،
به فخامت و استواری کلام حافظ دل بسته بود
و در شعر خود به مجموعه اینها نظر داشت و
توانسته بود در کارهای خود نشان دهد که
می‌تواند در خط ویژه هر یک از این سه
گوینده بزرگ گامهای استوار بردارد، دست
شعر را گرفت و به آسمان برد.**

امروزه در نقد شعر، فرم و موسیقی کلام حرف اول
را می‌زند و محتوا اگر بتواند زمان و مکان را در نوردد،
حرف آخر را می‌زند، اگرچه هزار و یک حرف آن‌هم با
سلیقه‌های متفاوت در این میان هست و بگذریم از آنها
که فقط به زیباییهای لفظی و تناسب لفظ و معنا بسنده
می‌کنند و محتوا را از حقیقت زندگی دور نگه می‌دارند و
با دل بستن و فریفته شدن به عبارت پر طمطراق هنر
برای هنر خود و دیگران را سرگرم می‌کنند.

شعر نیم قرن اخیر را در نظر بگیرید چه بسا
شعرهایی که در زمان خود و در محیط سرایش موجی
آفریدند و گل کردند اما دیری نگذشت که پژمردند و به

می‌رساند که تا وضع اصفهان بسامان
بوده عمده گویندگان در اصفهان که مرکز
شعرای ایران بوده است در راه نوآوری و پرهیز از
استفاده مضامین تکراری و آشنا، سعی بلیغ داشته‌اند و
نصرآبادی در جای جای تذکره خود که نام شاعران را ذکر
می‌کند نام کسانی را که نوآوری می‌کرده‌اند با عظمت
می‌برد و می‌گوید با سبک آشناست و معانی غریب را
خوب با لفظ آشنا می‌کند و نسبت به بعضی بی‌التفاتی
می‌کند و می‌نویسد به طرز قدما شعر می‌گوید.

در پنجاه سال اخیر از طرف نویسندگان و محققین
ژرف‌نگر کوششهای فراوان به عمل آمد تا صائب و شعر
او باز شناخته شد، اما هنوز چنانکه شایسته و سزاوار
می‌باشد این بزرگترین غزلسرای بعد از حافظ شناخته
نشده است.

این ظلم عظیم که در حق شعر صائب روا داشته شده
نه فقط آذریگدلی را روسپاه کرد که پیروان بعد از او را
هم که حرف او را تکرار و از این کتاب به آن کتاب و از
این محفل به آن محفل بردند، در نزد دوستداران واقعی
و پژوهشگران ادب فارسی متفعل ساخته است.

ما ناگزیر پذیرفته‌ایم و باورمان است که بیش از هزار
سال سابقه در شعر و ادب فارسی داریم و به آن افتخار
می‌کنیم و با این فرهنگ بار آمده و خو گرفته‌ایم. به شعر
فردوسی، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و صائب
عشق می‌ورزیم و با آن زندگی می‌کنیم و شعرهای
خوب دیگر شاعران گذشته را دوست می‌داریم و جزو
سرمایه‌ها و مفاخر خود می‌شماریم.

شما مخاطب این نوشته که دوستدار شعر و
جستجوگر در ادب فارسی هستید و اگر نبودید وقت
خود را صرف خواندن این مقاله نمی‌کردید، بارها از
زبان این و آن در مجامع ادبی و از اساتید شعر و ادب
شنیده‌اید و در کتابهای تاریخ ادبیات و ... مقاله‌های
متعدد خوانده‌اید که مشتاق اصفهانی علیه سبک
اصفهانی به قول ما و سبک هندی به قول آنها قیام کرد و
شعر فارسی را که در دوره صفویه مبتذل شده بود به راه
صحیح قدما برگرداند و برای همین، مشتاق و انجمن او
به دوره بازگشت مشهور شد و این اعتقاد چنان راسخ
شده است که اثبات آن یعنی اینکه مشتاق بازگشت نکرد
بلکه خود پیرو صائب و سبک او بوده است، درست



تقریب امروز خشکیده‌اند، اما شعرهایی که از سرچشمه زندگی هنرمند، جویبار حقیقت و اجتماع آب خورده‌اند، طراوت خود را از دست نداده و نمی‌دهند و ای بسا که به دنبال کاروان شعر فارسی سیر خود را در سرزمین ادب این مرز و بوم ادامه دهند.

آنچه مسلم است از گذشته تاریخی شعر خود بریدن به معنی قطع کردن رابطه با فرهنگ خود است و این محال است.

ما نمی‌توانیم و نباید به گذشته تاریخ ادب و فرهنگ خود بی‌اعتنا باشیم و آن را کم به حساب آوریم، چنانکه مدتی چنین کردند و حوصله و دقت لازم برای حفظ امانت در ضبط تاریخ مبذول نشد. کاری به آنها که می‌گویند این حرفها و این نوشته‌ها جز وقت تلف کردن چه فایده دارد و چه دردی را دوا می‌کند نباید داشت. اینها برای تخت جمشید، اهرام مصر، مسجد جامع اصفهان، ابنیه میدان نقش جهان و غیره نیز همین حرفها را می‌زنند. این افراد خیال می‌کنند ناگهان یک تیک تاک بدون مقدمه آقایان را برانگیخته و همه دانشها را بدون سابقه در مغزشان ودیعه نهاده است. از یاد برده‌اند که هر خورده از این دانسته‌ها را از خردی تا امروز از کجا و به چه نحو در حافظه خود انباشته‌اند.

ما هرچه داریم میراث گرانقدری است که از پیشینیان به دست ما رسیده است و برماست که از آن حراست کنیم و به دست آیندگان بسپاریم و شعر صائب بخش مهمی از این میراث فرهنگ است و شعر مشتاق نیز چنین است.

صائب شاعری پرکار بوده است و از همه اشیا عینی که در اطراف خود در زمانها و مکانهای مختلف می‌دیده است در شعر خود بهره گرفته است، هر شیئی را از زاویه‌های گوناگون نگرینسته و از صفات همسان و گاه متضاد آن هر بار به نحو شایسته استفاده کرده است. در ارائه محتوای شعر خود مقید بوده است صفات ویژه عاطفی، شخصی یا عمومی، صفات پسندیده یا مذموم اخلاقی، آرزوهایی که انسانها در نهاد خود دارند و از بیان آن عاجزند یا بیم اظهار آن را دارند، از چیزهایی که باید در انسان و جامعه باشد و نیست و از آنچه نباید باشد و هست و از این قبیل مقولات و مفاهیم را در بیت یا

مصراع خود بگنجانند و به ایما و تمثیل گوشزد کنند. همچنین در فرم و قالب غزل - که فرم انتخابی او بوده است و در نهایت قدرت از عهده آن برآمده است - از هر وزن شعری و هر ردیف و قافیه به نحو مطلوب بهره گرفته است. ظاهراً نه مولانا جلال‌الدین و نه مولانا صائب فرصت مراجعه و اصلاح شعر خود را نداشته‌اند، هم در دیوان بزرگ شمس و هم در دیوان شش جلدی صائب گردآوری شده به همت شاعر گرانقدر سخت‌کوش استاد محمد قهرمان ایده‌الله تعالی، تکرار مضمون و موضوع دیده می‌شود مخصوصاً در شعر صائب و در ابیات مقطع غزلها چشمگیر است، اما نسبت به کار عظیم آنها به حساب نمی‌آید.

ابیات غزلهای صائب در این مجلدات بیش از هفتاد هزار است و کل دیوان صائب را حداقل یکصد هزار و تا دویست هزار هم ذکر کرده‌اند. تعداد غزلیات صائب حدود هفت هزار و اندکی است که حد وسط هر غزل ده بیت است.

کل غزلیات مشتاق ۳۲۵ غزل و تعداد ابیات آن حدود دو هزار و هفتصد بیت که حد وسط هر غزل هشت بیت است. بنابراین ابیات صائب حداقل بیست برابر مشتاق است و شک نیست که دیوان یا دیوانهایی از شعر صائب در دست مشتاق بوده است، چون بیشتر غزلهای مشتاق از لحاظ وزن، قافیه و ردیف همان اوزان و ردیفهای صائب و در اکثر قریب به اتفاق نیز همان قافیه‌ها را داراست و بنابر اصطلاح غزلهای مشتاق استقبال از غزلهای صائب است. چیزی که در غزلهای مشتاق توجه به آن لازم است فضای یکنواخت غزلهاست که این ویژگی در بسیاری از غزلهای صائب هم چشمگیر است و مورد توجه مشتاق بوده و کوشیده است این جهت را در غزلهای خود ثابت نگه دارد. این خصوصیت را حزین لاهیجی اصفهانی که معاصر مشتاق بوده است نیز رعایت کرده است. به عقیده نگارنده که بسیاری از غزلهای صائب، حزین و مشتاق را برابر هم نهاده است، حزین و مشتاق دو پیرو صالح و نوآور سبک صائب می‌باشند. اما در بعضی ابیات مشتاق پیچیدگی لفظ و معنا وجود دارد که تعقید آن از بعضی ابیات سنگین صائب دست کم ندارد.

صائب

چه تهمت بر فلک بندم چرا از دیگران نالم
که من در پیچ و تاب از جوهر خود، همچو فولادم^۴

مشتاق

به جان سختی مثل در عشقم اما ورزم از جور
تحمل تا به کی آخر، نه ز آهن نی ز فولادم^۵
در بیت مشتاق تعقید لفظی که از واقع شدن قید (از
جورت) در وسط دو بخش فعل مرکب (تحمل ورزیدن)
به وجود آورده است فهم معنی را هم مشکل می‌کند،
ولی باید در نظر داشت که در کدام دیوان شعری است که
از این مشکلها نباشد.

صائب در هر وزن و ردیف چند غزل با قافیه‌های
مختلف دارد. و مشتاق برای استقبال، موافق ذوق خود
یکی از آنها را انتخاب کرده است و گاه وزن و ردیف را
گرفته اما قافیه را تغییر داده است و این کاری است که
اکثر شعرای گذشته می‌کرده‌اند. یک نمونه از این دست:

صائب: مطلعها

هزاران معنی پیچیده در زلف سخن دارم
سرزلف سخن بی چشم زخم امروز من دارم
من از گلبانگ، رنگین روی گلهای چمن دارم
عقیق نامدارم حق شهرت بر یمن دارم
نمی‌دانم چه نسبت با نسیم پیرهن دارم
که هم در مصرم و هم جای در بیت‌الحرزن دارم
شد افزون از شهادت شوق بیتابی که من دارم
ز کشتن زنده‌تر گردید سیمایی که من دارم
چه سازد گرد کلفت با دل شادی که من دارم
ندارد پای در گل سرو آزادی که من دارم
به قلب عشق می‌تازد دل زاری که من دارم
زبان‌بازی به آتش می‌کند خاری که من دارم
ز دامن نگذرد پای زمین‌گیری که من دارم
گران محمل‌تر از خواب است شبگیری که من دارم
نمی‌آید بسرون از پرده آوازی که من دارم
کند مضراب را خونین جگر سازی که من دارم
زند پهلو به گردون کوه عصیانی که من دارم
به صد دریا نگردد پاک دامانی که من دارم^۶

مشتاق

جهان روشن ز مهر عالم‌افروزی که من دارم
دلی تاریکتر از شب بود روزی که من دارم^۷

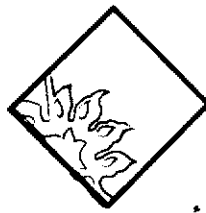


تردیدی نیست که بعد از صائب به
مناسبت شهرت صائب کسانی بوده‌اند که خود
را پیرو سبک او دانسته‌اند اما نداشتن ذوق و
بی‌بهره‌بودن از دانشهای لازم و اغتشاشهای روزگار در
آخرین لحظات دوره صفویه و تاخت و تاز افغانه و
سپس آمدن و رفتن نادرشاه فرصت و حالی برای ادای
حق مطلب و مضمون در شعر برای آنان نگذاشته بود...
«و سبب اختلال حال حاضرین اینکه پنجاه سال
است که همگی بقاع ایران که پیوسته نمونه روضه‌چنان
و محسود متوطنین اقطار جهان بود از اشتعال نایره ظلم
و جور اشرار آشنا و بیگانه ویران و طبقاتش مظهر
طبقات نیران گشته، سحاب فتنه آتش ریز و بحر فساد
طوفان خیز گشته شاید به مصداق یوم یفر المرء من اخیه
و بنیه جلوه ظهور بخشید.

جمعی کثیر و جمعی غفیر کشته تیغ اهل بیداد و
عظام عظام و اجساد امجاد از آتش کینه و فساد رنگ
رمیم و رماد گرفته و اسرای آن روضه دلپسند و آن بقعه
مینوماندند در بلاد مخالف در معرض بیع و شری درآمده
و بالکلیه در تمام مملکت راه تعلیم و تعلم مسدود و
یکباره رسم تحصیل و تکمیل مفقود، و به جای
محصلان مصادرات حکام شوم در اخذ اموال مظلوم و
اطفال معصوم اشتغال داشته و هر روز از طرفی صف
جدال آراسته و هر هفته در کشوری گرد آشوب
برخاسته.^۸

ما هرچه داریم میراث گرانقدری است که از
پیشینیان به دست ما رسیده است و برماست
که از آن حراست کنیم و به دست آیندگان
بسپاریم و شعر صائب بخش مهمی از این
میراث فرهنگ است و شعر مشتاق نیز چنین
است.

پيامد این نابسامانیها گریبانگیر شعر فارسی شده بود
که چند نام‌آور صاحب ذوق که مشتاق در رأس آنها بود
درصدد اصلاح وضع شعر و شاعری در زمان خود
برآمدند اما نه اینکه طرز صائب را کنار گذارند، بلکه از



- محمود میرزا قاجار (سفینه‌المحمود):

«نامش میرسید علی بعد از خیالات خام
متوسطین که کار فصاحت به فصاحت کشید این
سید جلیل‌القدر که آسمان سخن را مثابه بدر آمد،
از وجدان صحیح و انصاف رسا پایه مضامین را به
تازه رنگین و بالا برد، در حقیقت مخترع فن شده و
محیی سخن.»^{۱۱}

- احمدبیک اختر (تذکره اختر):

مشتاق اصفهانی ... «بعد از تصرفات ناشایسته متأخرین
به مراتب نظم، تجدید قواعد سخنسرایی استادان
متقدمین از کمال سلیقه اوست.»^{۱۱}

- لطفعلی بیک آذر (آتشکده آذر):

«بعد از آنکه سلسله نظم سالها بود که به تصرف نالایق
متأخرین از هم گسیخته، و به سعی تمام و جهد مالاکلام
او پیوند اصلاح یافته و اساس شاعری متأخرین را از هم
فروریخته بنای نظم فصیحی بلاغت شعار مستقدمین را
تجدید.»^{۱۲}

- ملک‌الشعراء بهار:

«سرآمد این شعرا در ایران و هند، صائب و کلیم و فیض
و عرفی می‌باشند. این شعرا اشعار بلند و خوب دارند
لکن در سستی الفاظ و پیچیدگی معانی و اغراقات
ناخوش همه شریک یکدیگرند.

در آغاز قرن ادبی ما شعرای عراق این اساس را
برچیدند چنانکه عبدالرزاق خان دنبلی، فاضل معاصر
کریم‌خان و آغا محمدخان در کتاب خود موسوم به
حدایق الجنان (به خط خود مؤلف نزد نگارنده موجود
است) در ذیل شرح حال مشتاق اصفهانی (۱۱۶۵ فوت
کرده است) گوید:

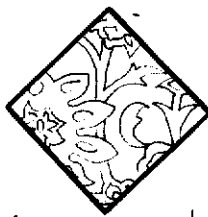
"چون بساط چمن نظم از خیالات شوکت و صائب
و وحید و (مایشابه بهم) و از استعارات بارده و
تمثیلات خشک لگدکوب شد و یکبارگی از طراوت و
رونق افتاد. مشتاق به تماشای گلزار نظم آمده و طومار
سخنسرایی آن جمع را چون غنچه به هم پیچیده و
بساط نظم که خود در آن صاحب سلیقه بود و آن
روش (ضمیری) و (نظیری) است بگسترانید، برسر
شاخسار سخن نواها ساخت و نغمه‌ها پرداخت. عندلیبان
خوشنوی عصر او را مقفی آمدند، آذر شاگرد اوست"
و آذر و هدایت هم در آتشکده و مجمع‌الفصحا در ذیل

روش دنباله‌روان ناصالح و بی‌ذوق و
هرج و مرجی که در کار سخنسرایی پیدا شده
بود دوری گزینند و پایه سخن را درخور و شایسته
زبان فخیم فارسی که اساتید پیش از آن مانند صائب،
حافظ، سعدی و دیگران پایه‌گذاری کرده و به اوج
رسانیده بودند رواج دهند، این را هم باید اذعان کرد که
در پی این انجمن یعنی پس از «انجمن مشتاق» و در
زمان قاجار بازگشت به طرز قدما رایج گردید.

معلوم نیست که چرا اساتید و صاحبان قلم قبل از
این پنجاه سال اخیر و بعضی حتی در همین سالهای
اخیر نگاهی منصفانه به شعر صائب و مشتاق نکرده‌اند،
چرا با حوصله تورقی عالمانه در دیوانهای متعدد صائب
به عمل نیآورده‌اند که شعر صائب چنین مظلوم واقع
شود و هر پخته و ناپخته، قلم به دست به شعر او بتازد و
آن را طرد کند.

ما ناگزیر پذیرفته‌ایم و باورمان است که بیش
از هزار سال سابقه در شعر و ادب فارسی
داریم و به آن افتخار می‌کنیم و با این
فرهنگ بار آمده و خو گرفته‌ایم. به شعر
فردوسی، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و
صائب عشق می‌ورزیم و با آن زندگی
می‌کنیم و شعرهای خوب دیگر شاعران
گذشته را دوست می‌داریم و جزو سرمایه‌ها و
مفاخر خود می‌شماریم.

عجب این است که نه فقط به صائب ظلم شد که
مشتاق هم مظلوم واقع گردید. یعنی شاگرد نمک‌پرورده
او آذر بیگدلی به علت اختلافی که با علیقلی خان واله
داغستانی داشت و مرحوم واله از طرفداران قرص
صائب بود علاوه بر اینکه از واله چیزی در تذکره
آتشکده ننوشت بلکه به‌طور ایما او را هم مذمت کرد،^۹
صائب را نیز مورد عناد و ستم قرار داد و مشتاق را
وسیله عداوت خود ساخت و شایع کرد که مشتاق و
یاران انجمن او پرونده شعر صائب را در هم پیچیدند.
نوشته آذر را در بالا خواندید، گفته‌های دیگران بعد از او
نیز چنین است، (به اختصار از صفحات مقدمه دیوان
مشتاق به نقل از دیگران):



گمان دارد که در دیوان دیگر اساتید
نمی‌توان روی شعری انگشت نهاد مگر در
بعض ابیات حافظ و همچنین نظامی و دیگران
مشکل وجود ندارد؟ و چقدر باید کند ذهن بود که
معنی ابیات صائب را نفهمید. باز مکی در مقدمه
می‌نویسد:

«سبک مشتاق در سخن منظوم سبک خاصی نداشته
فقط از این لحاظ واجد اهمیت است که تجدید احیای
سبک عراقی کرده و از اندیشه‌های خام و نارسای سبک
هندی بر حذر بوده ...»

چنین بر می‌آید که با شوری تمام در نسخ و
اضمحلال سبک هندی کوشیده و بازار سخنان آبدار
سعدی و حافظ را از نو رایج ساخته و رغبتی تام به
اشعار آبدار سعدی و حافظ ابراز می‌داشته به طوری که
اغلب از غزل‌های خوب آنان را استقبال می‌کرده است.^{۱۵}
برای اینکه دانسته شود که مشتاق از لحاظ وزن، قافیه
و ردیف که شعرای این سبک با این ادوات مضمون
می‌آفرینند تابع صائب بوده است، نه حافظ و سعدی، و
به نحو غالب، غزل‌های صائب را استقبال می‌کرده است:
چهل و دو غزلی را که تمام بخش الف از غزل‌های مشتاق
است با صائب و حافظ و سعدی مقابله کرده در برابر شما
خواننده گرامی می‌گذاریم و متذکر می‌شویم:

۱- از چهل و دو غزل از لحاظ وزن و ردیف و قافیه
که به طور معمول در استقبال شرط است، مشابه هشت
غزل (غزل‌های ۱- ۹- ۱۸- ۱۹- ۲۲- ۲۷- ۳۱- ۳۲) در
دیوان‌های سعدی، حافظ و صائب دیده نمی‌شود؛ لذا یا از
دیگران استقبال کرده است یا خاص خود مشتاق است.

۲- بیست و نه غزل را فقط صائب دارد که مسلم
مشتاق از او استقبال کرده است.

۳- سه غزل را سعدی، حافظ و صائب هر سه دارند.
یعنی احتمالاً صائب و حافظ هم از سعدی استقبال
کرده‌اند.

۴- دو غزل را سعدی و صائب دارند.

حال خواننده با مروری بر مطلع این غزل‌ها یک‌بار دیگر
نوشته‌های بدون تحقیق مذکور بالا را که صاحبان

*- نگفته است شاعر کیست از قحط شعر برای دلیل، و همین
چند بیت را چند نفر ذکر کرده‌اند.

حال مشتاق این معنی را تصدیق کردند...
و بالجمله می‌توان آغاز تجدید صنعت
شعری قدیم را از همین زمان شمرد و پیشوای آن را
به تصدیق عبدالرزاق خان در غزل مشتاق و در قصیده
آذر بیگدلی قرار داد. مشتاق اصفهانی در غزل اساس
سبک هندی را در هم شکست و آذر بیگدلی قصاید
فصیح و غزاً به شیوه ظهیر فاریابی گفت.^{۱۳}
در متن مقدمه دیوان مشتاق آقای حسین مکی، پس
از مقداری تعریف از نثر دوره صفویه در مقابل نثر دوره
تیموری می‌نویسد:

«به عکس نظم این دوره به پستی گرایید و روی هم
رفته نسبت به ادوار سابق (یعنی دوره تیموری) سیر
قهقرایی کرده است، و در صفحات مفاخر ادبی ایران
نامی از خود جز به سستی بر جای نگذاشته ...
در اینجا فقط برای اثبات مدعای خود می‌توان
وسایلهای کوچک به دست آورد و آن نمونه و شاهد
آوردن بعضی از عبارات بیت‌های نظمی این دوره است که
اندکی راه مقایسه را در دست می‌گذارد، چند بیت در بالا
ذکر شد (که اینهاست):»

یکی از شعرای سبک هندی* گوید:

بر سر کوری تو بی احرام از خود رفتنم
کو گریبان تا به دوش چاک برگیرد مرا

ملا مشفق

شمع را بر سر نمی‌دانم هوای دود کیست
بسوی گل می‌آید از دود پر پروانه‌ام

صائب

از شهیدان نگاهت ناله هرگز برنخاست
گسویا با سرمه دادند آب شمشیر تو را

صائب

خنده کسبک به کهسار زند تمکینش
آن که از کلبه من تند چو سیلاب گذشت

گویا از صائب است

مگر به سرمه اثر کرد ضعف طالع من
که بی عصا نتواند به چشم یار رسید

عرفی شیرازی

مشت سوزن به دلم زان مژه تا ریخته‌اند
گریه از پاره دل دوخته پیراهن چشم^{۱۴}



تذکره‌ها و محققان و نویسندگان و

مخصوصاً مقدمه‌نویس محترم بر دیوان مشتاق مرقوم داشته‌اند از نظر بگذرانند تا کیفیت و نحوه قضاوت درباره صائب و مشتاق بر او معلوم شود.

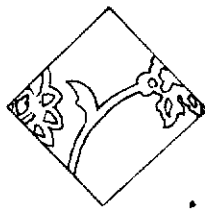
در بخش دیگر غزلها و مضامین مشتاق و صائب را نیز برابر نهاده‌ایم تا کمال مطلوب به دست آید، اگر چه از همین مطلعها بر اینکه مشتاق تحت تأثیر صائب بوده است می‌توان پی برد. ناگفته نماند که صائب هم بسیار از غزلهای دیگران استقبال کرده است.

سبک چیزی است که در بافت زبان و ارائه محتوا از یک سو با روش استفاده از الفاظ و افعال و ترکیب جملات و از دیگر سو با نحوه اندیشیدن و تخیل و سمت و سوی فکری شاعر خود را نشان می‌دهد.

برای نشان دادن کار صائب در غزلهایی که در یک وزن و ردیف با قوافی مختلف است و معمولاً مشتاق از یکی از آنها استقبال کرده است یک نمونه از تمام مطلع این غزلهای صائب را می‌آوریم و در مابقی به یک یا دو مطلع بسنده می‌کنیم.

صائب

به ساغر احتیاجی نیست حسن نیم‌مستش را
که می‌جوشد می‌از پیمانه چشم می‌پرستش را
به عزم صید چین سازد چو زلف صید بندش را
رم آهو به استقبال می‌آید کمندش را
چمن پیرا اگر می‌دید روی چون بهارش را
به گلچینان هدر می‌کرد خون لاله‌زارش را
ز دست یکسدرگر شکرلبان گیرند سنگش را
ز شیرینی به حلوا احتیاجی نیست جنگش را
گل‌اندازی که می‌دادم به خون دیده آبش را
چه سان بینم که گیرد دیگری آخر گلابش را
چه خوش باشد در آغوش آورم سرو روانش را
کنم شیرازه اوراق دل، موی میانش را
به زلف عنبرین روبند خوبان جلوه‌گاهش را
به نوبت پاس می‌دارند گلها خار راهش را
کنم نظاره چون بسی پرده رخسار نکویش را
که من پوشیده دارم از دل خود آرزویش را^{۱۶}



مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

غم دل کس به امید چه گوید دلستانش را
چرا بلبل خروشد نشنود چون گل فغانش را
کنم دایم ز غیرت پاسبانی پاسبانش را
که نگذارم اگر خواهد بیوسد آستانش را^{۱۷}
صائب با ۷۰ غزل در همین وزن و ردیف و قوافی مختلف بدون (ش) ضمیر

زر و سیم جهان در پرده دارد عمر کاهی را
به قدر فلس باشد خار زیر پوست ماهی را
با سه مطلع دیگر از صائب

به جوش آورد باد نوبهاران خون عالم را
اگر چون غنچه از اهل دلی دریاب این دم را
فروغ مسهر باشد دیده اختر شماران را
صفای ماه باشد جبهه شب زنده‌داران را
طلایی شد چمن ساقی بگردان جام زرین را
بکش بر روی اوراق خزان دست نگارین را^{۱۸}

مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

مگر زآن گل شمیمی هست باد صبحگاهی را
که دارد این نشاط افزایی و اندوه‌کاهی را^{۱۹}
صائب با ۸ غزل در این وزن و ردیف و قوافی مختلف
نه بوی گل نه رنگ لاله از جا می‌برد ما را
به گلشن لذت ترک تماشا می‌برد ما را
نگریدید آتشین رخساره‌ای فریادرس ما را
مگر از شعله آواز درگیرد قفس ما را^{۲۰}

مشتاق

خوش آن ساعت که یار از لطف گردد همنشین، ما را
برآید جان و دل ز امید و بیم و مهر و کین ما را^{۲۱}

سعدی

ساقی بده آن کوزه یاقوت روان را
یاقوت چه ارزد بده آن قوت روان را^{۲۲}

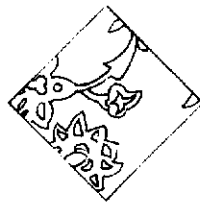
صائب

از خسلق خیر نیست ز خود بیخبران را
با قافله کاری نبود فرد روان را^{۲۳}

استاد چه حاجت بود آن سرو روان را
خسپ حاشیه‌دان می‌کند آن غنچه‌دهان را^{۲۴}

مشتاق (سعدی دارد)

ای باد بگو آن شه رعنا پسران را
سرخیل بستان خسرو زرین‌کمران را^{۲۵}



صائب

تکلف نیست در گفتار رند لایبالی را
چنانست دوست می‌دارم که عاشق شعر حالی را^{۲۶}

مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

به مرغی داده گردون از ازل فرخنده بالی را
که بنشیند گهی برطرف بام آن قصر عالی را^{۲۷}
صائب (با قافیه‌ای دیگر)

ندارد خواب، چشم عاشق دیوانه در شبها
نمی‌افتد ز جوش خویشتن میخانه در شبها^{۲۸}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

شبی گریم شبی نالم ز هجرت داد از این شبها
به شبهای غمت درمانده‌ام فریاد از این شبها^{۲۹}
صائب (ده غزل با ردیف پیدا و قوافی مختلف در همین وزن)

هزاران همچو بلبل هر بهاری می‌شود پیدا
نواسنجی چو من در روزگاری می‌شود پیدا
عتاب و لطف می‌گردد ز ابروی بستان پیدا
که باشد قوت بازوی هرکس از کمان پیدا^{۳۰}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

خضاب از خون عاشق کن، نگاری کرده‌ام پیدا
نگار سرو قد گلعداری کرده‌ام پیدا^{۳۱}
صائب (با قافیه دیگر)

تا سوخت به داغ تو محبت جگرم را
گل‌های چمن آینه کردند پررم را^{۳۲}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

از تنگی دل نیست بسه لب ره نفسم را
یارب کند آگاه که فریاد رسم را؟^{۳۳}
صائب با سه غزل

چه پروا از عتاب و ناز عشاق بلاجو را
که عاشق مدّ احسان می‌شمارد چین ابرو را^{۳۴}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

ز زلفش تا رگ جانم بود پیوند هر مور را
به صد تیغ جفا نتوان برید از هم من و او را^{۳۵}
صائب با سه غزل

به آهی می‌توان از خود برآوردن جهانی را
که یک رهبر به منزل می‌رساند کاروانی را^{۳۶}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

به امید چه جان از تن برآید ناتوانی را
که گاه مرگ بر بالین نبیند مهریانی را^{۳۷}

سعدی

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا
گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را^{۳۸}

حافظ

دل مسی‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا^{۳۹}
صائب (با ده غزل و قوافی مختلف)

آن کس که داد پیوند با کاه، کهریا را
خواهد به هم رسانید جانهای آشنا را^{۴۰}
مشتاق

تا کی به ما نشینی بیگانه وار یارا
آخر ترفندی کن یاران آشنا را
جانم فدای آن دم کز بعد انتظاری
باز آید آشنایی بسوازد آشنا را
بیگانه‌ام ز خود ساخت بوی تو تا چه باشد
جان کسی که بیند دیدار آشنا را^{۴۱}
مشتاق در این غزل ده بیتی سه مرتبه کلمه
آشنا را قافیه قرار داده است و عجبا که می‌گویند چون
صائب تکرار قوافی در بعض غزلها دارد عیب
سبک است و مشتاق برای رفع معایب «بازگشت»
اختیار کرد!

صائب

برسانید به خاک قدم یار مرا
که رسانید به جان این دل بیمار مرا^{۴۲}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

کاش بیرون فتد از سینه دل زار مرا
کشت نالیدن این مرغ گرفتار مرا^{۴۳}
صائب دو غزل

هست چون تاک پر از بادیه رگ و ریشه ما
پیش خم گردن خود کج نکند شیشه ما
تا چه گل ریشه دوانیده در اندیشه ما
که رگ ابر بهار است رگ و ریشه ما^{۴۴}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

ما حریف غم و پیمانہ‌کشی پیشه ما
دیده ما قلدح ما، دل ما شیشه ما^{۴۵}
صائب (با قافیه دیگر)

خمار می نکسند زرد ارغوان تو را
خزان نسیم بهار است گلستان تو را^{۴۶}



مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

تویی که چاشنی آشتی است جنگ تو را
کشد ز شوق در آغوش شیشه سنگ تو را^{۴۷}

سعدی (در وزن رمل مثنی محذوف)

وہ کہ گر من باز بینم روی یار خویش را
تا قیامت شکر گویم کردگار خویش را^{۴۸}
صائب (در همان وزن سعدی)

صرف بیکاری مگردان روزگار خویش را
پسردۀ روی توکل ساز کار خویش را^{۴۹}
مشتاق با فک و حذف در دو رکن رمل (وزن) که
غیر معمول است. (حافظ ندارد)

نیست کس به عهد ما یار یارِ خویش را
دوست خصم جان بود دوستدار خویش را^{۵۰}

صائب با هشت غزل در همین وزن و ردیف و قافیه‌های
مختلف

که را می‌گشت در دل کز زمین انسان شود پیدا
که می‌گفت از تنور خام این طوفان شود پیدا^{۵۱}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

برون قدر من از جرگ گرفتاران شود پیدا
که در دوری به یاران قیمت یاران شود پیدا^{۵۲}
صائب

از آه روزگردان شبهای تار خود را
آیینۀ دو رو کن لیل و نهار خود را^{۵۳}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)، در «تا زلف یار خود را»
تأمل است.

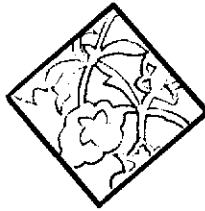
دل داد دامن از کف تا زلف یار خود را
هم روز ما سیه کرد هم روزگار خود را^{۵۴}
صائب

(با دو غزل دیگر و قافیه‌های دیگر)
بلبل نمی‌شود به قفس از چمن جدا
فانوس شمع را نکند ز انجمن جدا^{۵۵}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

گفتی شویم کی من از او ز من جدا
روزی که تن ز جان شود و جان ز تن جدا^{۵۶}
صائب

(با ۷۰ غزل در همین وزن و ردیف و قافیه‌های مختلف)

می‌کشد هر دم ز بیتابی به جایی دل مرا
نیست چون ریگ روان آسایش منزل مرا^{۵۷}



مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

بی تو مرگ آسوده سازد اضطراب دل مرا
آنچه گرداب است عالم را بود ساحل مرا^{۵۸}

صائب (با ۸ غزل در همین وزن و ردیف و قافیه و ۱۰
غزل ملزم دیگر)

نظر کن در ترازو داری آن خورشید تابان را
اگر در پلۀ میزان ندیدی ماه کنعان را^{۵۹}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

نگیرد دل قرار از تاب تب بیمار هجران را
مگر آن دم که بیند روی جانان و دهد جان را^{۶۰}
سعدی (با همین وزن و ردیف و قافیه دیگر)

رفتیم اگر ملول شدی از نشست ما
فرمای خدمتی که برآید ز دست ما^{۶۱}
حافظ (با همین وزن و ردیف و قافیه دیگر)

ساقی به نور باده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما^{۶۲}
صائب

رنگسین‌تر از حناست بهار و خزان ما
بر دست خویش بوسه زند باغبان ما^{۶۳}
مشتاق

از عشق گلبنی است چو بلبل فغان ما
کز سرکشی به خاک فکند آشیان ما^{۶۴}
صائب

گل اندامی که می‌دادم به خون دیده آبش را
چه سان بینم که گیرد دیگری آخر گلابش را^{۶۵}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

بود این زخم دیگر کشته تیغ عتابش را
که با اغیار بیند لطفهای بی حسابش را^{۶۶}
صائب (با ۱۸ غزل و قافیه‌های مختلف در همین وزن و ردیف

یک نظر باز است نرگس چشم بیمار تو را
گل یکی از سینه چاکان است دستار تو را
سخت می‌خواهم که در آغوش تنگ آرم تو را
هر قدر افشرده‌ای دل را بیفشارم تو را
جنت در بسته سازد مهر خاموشی تو را
چهره زرین می‌کند چون به نمد پوشی تو را^{۶۷}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

ای که دارد حسن سنگین دل گران گوش تو را
ناله کی در خاطر آرد فراموش تو را^{۶۸}



صائب

در همین وزن و ردیف و قافیه دیگر

از خویش برآورد تمنای تو ما را
سر داد به فردوس تماشای تو ما را^{۶۹}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

بر سینه خود یار نهد سینه ما را
تا تازہ کند حسرت دیرینه ما را^{۷۰}
صائب (در بالا هم از این وزن ذکر شد)

لرزید بس که دل به تن ناتوان ما
خالی ز مغز شد قلم استخوان ما^{۷۱}
مشتاق (سعدی و حافظ هم با قافیه دیگری داشتند ذکر شد)

از گلشن است دور اگر آشیان ما
گو باش اگر رسد به گلستان فغان ما^{۷۲}
صائب (در این وزن با ردیف «دل ما» ۳ غزل و با ردیف

«را» ۱۵ غزل)

درمانده ایسن جسم نزار است دل ما
در سنگ نهان همچو شرار است دل ما
ما نبض شناسیم رگ جان جهان را
آیینۀ اسرار نهانیم جهان را
از خویش برآورد تمنای تو ما را
سرداد به فردوس تماشای تو ما را^{۷۳}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

مهرم نکنند فایده داغ دل ما را
یارب برسان چشم و چراغ دل ما را^{۷۴}
صائب

کی سبکباری ز همراهان کند غافل مرا
بار هر کس بر زمین ماند، بود بر دل مرا^{۷۵}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

بی تو گر سوزد ز برق آه کشت دل مرا
نیست هرگز حاصلی زین کشت بی حاصل مرا^{۷۶}
سعدی ۲ غزل

اگر تو فارغی از حال دوستان یسارا
فراغت از تو میسر نمی شود ما را
شب فراق نخواهم دواج دیسبا را
که شب دراز بود خوابگاه تنها را^{۷۷}
حافظ

صبا ز لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را^{۷۸}

صائب با سه غزل

چه می کنند حریفان عشق صهبا را
که آتش از دل خویش است جوش دریا را
فکنده ایسم به امروز کار فردا را
از این حیات چه آسودگی بود ما را
چه نسبت است به گردنکشی مدارا را
قدح خراج به گردن نهاده مینا را^{۷۹}
مشتاق

عنان دل به کف کودکی بود ما را
که می کشد ز ستم مرغ رشته بر پا را^{۸۰}
سعدی (در همین وزن و ردیف و قافیه ای دیگر)

تفاوتی نکند قدر پادشایی را
که التفات کند کمترین گدایی را^{۸۱}
صائب

در همین وزن با قافیه سعدی و قوافی دیگر سه غزل
به کوی عشق مبر زاهد ریایی را
مکن به شهر، بدآموز روستایی را^{۸۲}
دوام نیست چو ایام گل جوانی را
شتاب خنده برق است شادمانی را^{۸۳}

مشتاق
از انتظار مکش بیش از این فگاری را
به خود قرار مده قتل بیقراری را^{۸۴}

صائب در همین وزن و ردیف «پیدا» به اضافه دیگر
ردیفها و قافیهها

اگر در دل ز سوز عشق داغی می شود پیدا
به هر جانب که رو آری چراغی می شود پیدا^{۸۵}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

درون غنچه دل خار خاری کرده ام پیدا
همانا باز عشق گلعداری کرده ام پیدا^{۸۶}
صائب

به دلهای پر از خون حرف آن زلف دوتا بگشا
سر این نافه را پیش غزالان ختا بگشا^{۸۷}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

چه شد گاهی به حرفی آن دو لعل دلگشا بگشا
اگر از بهر ما نگشایی از بهر خدا بگشا^{۸۸}
سعدی (همین وزن و قافیه های دیگر ۲ غزل)

ز اندازه بیرون تشنه ام ساقی بیار آن آب را
اول مرا سیراب کن آنکه بده اصحاب را^{۸۹}



وقت طرب خوش یافتم آن دلربا طنّاز را
ساقی بیار آن جام می مطرب بزن آن ساز را^{۹۰}

صائب

(در همین وزن و ردیف با قافیه‌های دیگر ۳ غزل)

اندیشه نبود عشق را از موجّه شمشیرها
سیر چراغان می‌کند مجنون ز چشم شیرها^{۹۱}
دارند اگر سر رشته‌ای در کف به ظاهر چنگها
در پنجه مطرب بود سر رشته آهنگها^{۹۲}
ای دفتر حسن تو را فهرست خطّ و خالها
تفصیلاً پنهان شده در پرده اجمالها^{۹۳}

مشتاق (حافظ ندارد)

گل همنشین خار و خس در دامن گلزارها
وز خار خار عشق گل در جان بلبل خارها^{۹۴}
صائب (با ۷۲ غزل در همین وزن و ردیف با قافیه‌های
مختلف)

چون ز دنیا نعمت الوان هوس باشد مرا
تخون دل چندان نمی‌یابم که بس باشد مرا^{۹۵}
مشتاق (سعدی و حافظ ندارند)

بس که بر دل زخم جور از خار و خس باشد مرا
در گلستان حسرت کنج قفس باشد مرا^{۹۶}



* محمدعلی صاعد: رئیس انجمن ادبی صائب

پی‌نوشتها:

- ۱- آتشکده آذر، به کوشش دکتر حسن سادات ناصری، چاپ امیرکبیر، ج ۱، صفحه ۱۲۰.
- ۲- دیوان صائب (شش جلدی)، به کوشش محمد قهرمان، چاپ انتشارات علمی - فرهنگی، جلد ۵، ص ۲۸۱۰.
- ۳- از ادبا و شعرای قرن یازدهم است وی مؤلف تذکره‌ای است که به نام خود او (تذکره نصرآبادی) معروف و مشتمل است بر شرح حال قریب یک هزار تن از شاعران معاصر مؤلف. وفات او بعد از سال ۱۰۹۹ هجری است. (لغت‌نامه دهخدا - چاپ اول، ج ۴۷، ص ۵۴۹).
- ۴- دیوان صائب، همان، جلد ۵، ص ۲۶۶۲.
- ۵- دیوان مشتاق، به کوشش حسین مکی، انتشارات علمی، صفحه ۸۰.
- ۶- دیوان صائب، همان، جلد ۵، از صفحه ۲۶۸۲ تا ص ۲۶۸۴.
- ۷- دیوان مشتاق، همان، ص ۷۹، غزل ۲۲۲.
- ۸- آتشکده آذر، چاپ افست علمی، با مقدمه و تعلیقات دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.
- ۹- آتشکده آذر، همان، به کوشش دکتر سادات ناصری، چاپ امیرکبیر، جلد ۱، ص ۱۶.
- ۱۰- دیوان مشتاق، همان، ص ۱.
- ۱۱- همان، مقدمه، ص ۵.
- ۱۲- همان، مقدمه، ص ۷.
- ۱۳- بهار و ادب فارسی، جلد ۱، ص ۵۴ - ۵۵.
- ۱۴- دیوان مشتاق، همان، از متن مقدمه، ص ۲۰ و ۸ و ۹.
- ۱۵- همان، ص ۴۴.
- ۱۶- دیوان صائب، همان، جلد ۱، صفحات ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲، مطلع غزلها.
- ۱۷- دیوان مشتاق، همان، صفحات ۲ و ۳.
- ۱۸- دیوان صائب، همان، صفحات ۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۱۴ - ۲۲۳.
- ۱۹- دیوان مشتاق، همان، ص ۳.
- ۲۰- دیوان صائب، همان، ص ۱۷۳ - ۱۷۴.
- ۲۱- دیوان مشتاق، همان، ص ۴.
- ۲۲- دیوان سعدی، تصحیح فروغی، چاپ علمی، بدایع، ص ۶۹۶.
- ۲۳- دیوان صائب، همان، ص ۳۹۳ - ۳۹۵.
- ۲۴- دیوان صائب، همان، ص ۳۹۳ - ۳۹۵.
- ۲۵- دیوان مشتاق، همان، ص ۴.
- ۲۶- دیوان صائب، همان، ص .
- ۲۷- دیوان مشتاق، همان، ص ۵.
- ۲۸- دیوان صائب، همان، ص ۲۲۹.
- ۲۹- دیوان مشتاق، همان، ص ۵.
- ۳۰- دیوان صائب، همان، ص ۱۶۷ - ۱۶۸.
- ۳۱- دیوان مشتاق، همان، ص ۶.
- ۳۲- دیوان صائب، همان، ص ۳۹۳.
- ۳۳- دیوان مشتاق، همان، ص ۶.
- ۳۴- دیوان صائب، همان، ص ۲۱۵.
- ۳۵- دیوان مشتاق، همان، ص ۶.
- ۳۶- دیوان صائب، همان، ص ۲۲۱.
- ۳۷- دیوان مشتاق، همان، ص ۷.
- ۳۸- دیوان سعدی، همان، ص ۶۹۵.
- ۳۹- حافظ، به کوشش خانلری، چاپ دوم، خوارزمی، جلد ۱، ص ۲۶.
- ۴۰- دیوان صائب، همان، ص ۴۰۳.
- ۴۱- دیوان مشتاق، همان، ص ۷.
- ۴۲- دیوان صائب، همان، ص ۲۶۳.
- ۴۳- دیوان مشتاق، همان، ص ۷.



- ۴۴- دیوان صائب، همان، ص ۲۷۶.
 ۴۵- دیوان مشتاق، همان، ص.
 ۴۶- دیوان صائب، همان، ص.
 ۴۷- دیوان مشتاق، همان، ص ۸.
 ۴۸- دیوان سعدی، همان، ص ۷۷۹.
 ۴۹- دیوان صائب، همان، ص ۴۲.
 ۵۰- دیوان مشتاق، همان، ص ۸.
 ۵۱- دیوان صائب، همان، ص ۱۶۵.
 ۵۲- دیوان مشتاق، همان، ص ۹.
 ۵۳- دیوان صائب، همان، ص ۴۰۵.
 ۵۴- دیوان مشتاق، همان، ص ۹.
 ۵۵- دیوان صائب، همان، ص ۳۳۰.
 ۵۶- دیوان مشتاق، همان، ص ۹.
 ۵۷- دیوان صائب، همان، ص ۸۲.
 ۵۸- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۰.
 ۵۹- دیوان صائب، همان، ص ۲۰۱.
 ۶۰- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۰.
 ۶۱- دیوان سعدی، همان، ص ۵۲۵.
 ۶۲- دیوان حافظ، همان، ص ۳۸.
 ۶۳- دیوان صائب، همان، ص ۳۸۱.
 ۶۴- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۰.
 ۶۵- دیوان صائب، همان، ص ۱۸۸.
 ۶۶- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۱.
 ۶۷- دیوان صائب، همان، ص ۱۴ - ۱۵ - ۱۹.
 ۶۸- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۲.
 ۶۹- دیوان صائب، همان، ص ۳۹۱.
 ۷۰- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۲.
- ۷۱- دیوان صائب، همان، ص ۲۸۲.
 ۷۲- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۳.
 ۷۳- دیوان صائب، همان، ص ۳۹۵ - ۳۹۹ - ۳۹۱.
 ۷۴- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۳.
 ۷۵- دیوان صائب، همان، ص ۸۲.
 ۷۶- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۴.
 ۷۷- دیوان سعدی، همان، ص ۵۲۰ - ۵۲۱.
 ۷۸- دیوان حافظ، همان، ص ۱۴.
 ۷۹- دیوان صائب، همان، ص ۲۸۵.
 ۸۰- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۴.
 ۸۱- دیوان سعدی، همان، ص ۵۲۵.
 ۸۲- دیوان صائب، همان، ص ۲۱۷.
 ۸۳- دیوان صائب، همان، ص ۲۱۷.
 ۸۴- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۵.
 ۸۵- دیوان صائب، همان، ص ۱۶۹.
 ۸۶- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۵.
 ۸۷- دیوان صائب، همان، ص ۲۲۵.
 ۸۸- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۵.
 ۸۹- دیوان سعدی، همان، ص ۵۲۲.
 ۹۰- دیوان سعدی، همان، ص ۵۲۲.
 ۹۱- دیوان صائب، همان، ص ۴۰۹.
 ۹۲- دیوان صائب، همان، ص ۴۱۰.
 ۹۳- دیوان صائب، همان، ص ۴۱.
 ۹۴- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۶.
 ۹۵- دیوان صائب، همان، ص ۷۲.
 ۹۶- دیوان مشتاق، همان، ص ۱۶.

شیراز، انتشارات فرهنگی

